

مقدمه ناشر

رساله یازدهم «مطالعه معارف بهائی» به «روح انسانی» نوشته جناب ادیب طاهر زاده از فضلاء و محقق و صاحب نظر جامعه بهائی تخصیص داده شده است. مشارالیه فرزند برومند حاج محمد طاهر مالمیری از خادمان غیور امر الهی، مؤلف «تاریخ شهدای یزد» و مورخ وقایع حزن‌انگیز جانبازی‌ها و فداکاری‌های احبای آن سامان است که از نظر خانوادگی نسبت به جناب آقا سید جعفر نیریزی از اصحاب برگزیده جناب وحید و بقیة السیف نیریز می‌رساند. معظم له شخصاً در ایام جوانی در ایران و در دوران بلوغ و کمال در میدان هجرت در انگلستان و ایرلند و سپس در سراسر اروپا به عنوان مشاور قاره‌ای قائم به خدمت امر بوده و سپس نیز به امتیاز خدمت در معهد جهانی امر بهائی مفتخر شده‌اند.

حاصل تحقیقات معظم له در مباحث امر بهائی، شامل مجموعه نفیسی در چهار جلد به نام "The Revelation of Bahá'u'llah" است که به زبان انگلیسی تألیف شده است. درباره روح انسانی در آثار شارع و مبین امر بهائی حقایق فراوان نهفته است و بعضی از فضلاء و محققین نیز به

جمع‌آوری و طبقه‌بندی آن اقدام نموده، مجموعه‌های نفیسی از خود به یادگار گذاشته‌اند ولی مطلبی که مورد نظر مؤلف فاضل و دانشمند این رساله قرار گرفته و ابتدا آن را به صورت گفتاری در یکی از جلسات بزرگ سالیانه «انجمن مطالعات بهائی» Association for Bahá'í Studies در سال ۱۹۸۶ در لندن، کانادا التاء فرموده و سپس آن را فعلمی از یکی از مؤلفات خود قرار داده‌اند. تحقیق و تلفیقی جدید از حقایق مندرج در آثار مبارکه است که آن درر و جواهر مطالب را به نحوی بدیع و بی‌سابقه به رشته‌نظم و ارتباط کشیده‌اند و مجموعه‌ای بدیع از عقاید و تعالیم امر بهائی در خصوص روح تألیف فرموده و نه تنها اصول و مبانی افکار بهائی درباره‌ی روح را مدون ساخته بلکه نتایج عملی و حاصل و هدف از نکات نظری و کلی را تا آنجا که در حیات روزانه انسان سهم و اثری دارد بنا بر اساس تعالیم بهائی روشن ساخته‌اند.

نظر به لزوم استفاده‌ی عموم، علاوه بر ترجمه‌ی فارسی این اثر پرارزش، متن انگلیسی آن نیز ضمیمه گردید تا همه‌ی یاران راستان بتوانند از آن بهره‌مند گردند.

مؤسسه‌ی معارف بهائی

روح انسانی

ارتباط بین عهد و میثاق الهی و روح انسانی تحت تأثیر یک اصل اساسی اداره می‌شود که حضرت بهاء‌الله آن را ضمن یکی از آیات کلمات مبارکه مکتونه با بیانات عالیات زیر ظاهر و آشکار فرموده‌اند:

«احببني لا حبك ان لم تحبني لن احبک ابداً
فاعرف يا عبد» (۱)

از بیان مبارک فوق این حقیقت روشن می‌شود که بین خدا و انسان روابط عشق و محبت وجود دارد ولی انسان برای اینکه بتواند به کسب موهبت محبت الهی موفق شود باید قدم اول را در این راه بردارد به عبارت دیگر شخص باید با گشودن دریچه قلب خود در این سبیل پیشقدم گردد.

روح حقیقتی است معنوی و وجود جسمانی ندارد و به همین سبب نمی‌توان ماهیت آن را با ادوات علمی یا وسائل مادی دیگر کشف و یا درک نمود به عبارت دیگر جوهر و حقیقت آن از حیطة درک و فهم انسان خارج است.

حضرت بهاء‌الله در یکی از الواح مبارکه نازل در بغداد خطاب به ملاهادی قزوینی^۳ که در سلک حروف حی

منسلک بود ولی بعداً به میرزا یحیی پیوست روح انسانی را «لطیفه ربانیه» و «تجلی عزّ صمدانیه» معرفی و تأکید می‌فرمایند که هیچ نفسی به ماهیت حقیقی آن پی نتواند برد. «... و اگر الی مالانهایه به عقل اولیه و آخریه در این لطیفه ربانیه و تجلی عزّ صمدانیه تفکر نمائی البته از عرفان او کماهو حقّه خود را عاجز و قاصر مشاهده نمائی». (۲)

گرچه برای انسان تا وقتی که در این عالم فانی به سر می‌برد کشف حقیقت روح میسر نیست ولی شخص می‌تواند آثار آن و تجلیات صفات ناشیه از آن را در نفس خود احساس کند. اعتقاد به روح و اطلاع بر وجود و خصائص آن از طریق بیانات مقدسه الهیه به ما می‌رسد. انبیای الهی بوده‌اند که بدو بصیرت حقائق روحانیه را به عالم بشریت عنایت فرموده‌اند ولیکن در ادوار سابقه عالم انسانی استعداد درک عوالم روحانی و الهی را به طور کامل کسب نکرده بود. حضرت مسیح با عبارات زیر این حقیقت را تأیید نموده است:

«بسیار چیزهای دیگر نیز دارم به شما بگویم لکن الان طاقت تحمل آن را ندارید و لیکن چون او یعنی روح راستی آید شما را به جمیع

راستی هدایت خواهد کرد.»^(۳)

به همین سبب انبیای قبل در بیانات خود به ذکر وجود روح اکتفا نموده و از توضیح حقائق و اسرار آن خودداری فرموده‌اند. پیامبر اسلام حضرت محمد که آخرین مظهر ظهور در کور نبوت بود و ظهورش از تمام ظهورات گذشته به ما نزدیکتر است، به نزول آیه کونهای درباره روح در قرآن کریم اکتفا نموده است.

«و يسألونك عن الروح قل الروح من امر ربي و ما اوْتِيتُم من العلم الا قليلا»^(۴)

در این دور بدیع حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء کیفیت روح را با توضیحات بسیاری روشن فرموده‌اند این هیاکل مقدسه در بسیاری از الواح مبارکه به وجود روح شهادت داده و آن را به عنوان یک حقیقت روحانی ناشناختنی توصیف نموده‌اند،

از آن به عنوان «آیت

کبری» یاد کرده و مقام بلند آن را تصدیق فرموده‌اند. در آثار مقدسه امرالله بیانات زیادی نیز درباره صفات و خصائص روح انسانی و بقا و ترقی آن در عوالم بعد نازل گردیده است. دایره این آثار مبارکه به قدری وسیع است که می‌توان با گردآوری آنها مجموعه بزرگی در این موضوع تألیف نمود. فی الحقیقه یکی از عطایائی که حضرت بهاء‌الله در زمینه علم

ادیان به عالم انسانی ارزانی داشته‌اند تبیینات و توضیحاتی است که بنا به استعداد مردم این زمان دربارهٔ روح انسانی نازل فرموده‌اند ولی این توضیحات و تبیینات هم تنها دربارهٔ خصائص و مشخصات روح انسانی است و به هیچ وجه ماهیت آن را توجیه نمی‌کند.

از آن جا که روح انسانی حقیقتی است معنوی و بالطبع از عوالم روحانی ناشی می‌شود کلمات از توصیف جوهر ذاتی آن قاصر و قوای عقلانی و دیگر حواس جسمانی بشری از درک حقیقت اصلی آن عاجز است حضرت بهاء‌الله این نکته را در لوحی که خطاب به یکی از مؤمنین به نام عبدالرزاق صادر گشته تأیید می‌فرماید:

«این که از حقیقت نفس سؤال نمودید آنها آیه‌الهیة و جوهره ملکوتیة التي عجز کل ذی علم عن عرفان حقیقتها و کل ذی عرفان عن معرفتها... ان النفس علی ما هی علیه آیه من آیات الله و سرّ من اسرار الله اوست آیت کبری و مخبری که خبر می‌دهد از عوالم الهی در او مستور است آنچه که عالم حال استعداد ذکر آن را نداشته و ندارد...»^(۵)

با وجود این مطالعه آثار حضرت بهاء‌الله می‌تواند به سهم زیادی سبب تنویر افکار نفوس شود. از تمعّن در الواح مبارکه

معلوم می شود که روح انسان از تجلیات عوالم روحانی است و در همان لحظه انعقاد نطفه با جسم انسان همراه و مرتبط می گردد از این رو اعتقاد به اینکه روح قبل از انعقاد نطفه وجود داشته با تعالیم بهائی مطابقت ندارد. حضرت شوقی ربّانی ولیّ امر دیانت بهائی می فرماید که:

«نفس یا روح انسانی همزمان با انعقاد نطفه جسمانی به وجود می آید.»^(۶)

روح انسانی را که مقدّس و متعالی از ورود و خروج و یا صعود و نزول است نمی توان به مفهوم جسمانی در درون بدن تصوّر نمود و یا آن را با اشیاء مادی مرتبط ساخت.

حضرت بهاء الله در لوح عبدالرزاق چنین می فرمایند:

«این مقامات و هم چنین مقامات نفس در الواح شتی ذکر شده اوست آیتی که از دخول و خروج مقدّس است و اوست ساکن طائر و سائر قاعد شهادت می دهد بر عالمی که از برای او اوّل و آخر است و هم چنین بر عالمی که مقدّس از اوّل و آخر است.»^(۷)

تعلق روح به جسم همانند ارتباط نور با آئینه است نوری که در آئینه مشهود است از خود آئینه نیست بلکه انعکاس نوری است که از منبع دیگر ناشی می شود به همین سبب وقتی آئینه می شکند نور هم چنان باقی و برقرار می ماند.

زمانی که روح با جسم همراه می شود یک موجود انسانی با خصوصیات یگانه و مخصوص به وجود می آید این موجودیت که بدایتش لحظه انعقاد نطفه است نهایت ندارد. حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

«روح انسانی را بدایت است ولی نهایت نه الی الابد باقی و برقرار است.»^(۱۸)

روح حقیقتی جاودانی و ابدی است و به ترقیات خود در عوالم الهی تا ابد ادامه می دهد. تصوّر و اعتقاد به حیات جاودانی در حقیقت عالیترین وسیله برای توسعه بصیرت نوع انسان است. اندیشه در باره فناپذیری و ابدیت روح در قلب هر نفس مؤمنی احساس مسرت عمیق بر می انگیزند و وی را به ادای شکرانه در برابر این ودیعه حیات جاودانی که از طرف خداوند قدیر عنایت شده وادار می کند. یکی از جهات دیگر این موهبت الهیه افتخاری است که خدا به پدر و مادر عنایت نموده و آنان را وسیله قرار داده است برای به وجود آوردن اطفال که ارواحشان مقدر است تا ابد در عوالم الهی ترقی کند. توجه به این حقیقت می تواند هر پدر و مادری را غرق در شرف و سرور نماید.

جهت درک و فهم حقائق روحانی انسان ناگزیر است آثار مقدسه الهیه را تلاوت و در اطراف معانی مودوعه در آنها تفکر کند. منبع دیگری نیز که انسان می تواند از آن در این

زمینه درس گیرد تحقیق در قوانین طبیعت است و این مشروط بر آنست که شخص بتواند کشفیات خویش را با حقائق مکنونه در آثار مقدسه تطبیق دهد. توأم ساختن مطالعه الواح مبارکه و قوانین طبیعت و تطبیق آن دو با همدیگر می تواند انسان را در کشف هر مسئله روحانی از جمله روح انسانی تا حدی مدد و یاری نماید. در این مقام تذکر این نکته لازم است که چون آثار مقدسه الهیه منابع مستقل بالذات برای درک حقائق روحانی هستند، بررسی قوانین طبیعت باید با آنها تطبیق داده شود در غیر این صورت یعنی تکیه بر آن قوانین به تنهایی در مطالعه حیات روحانی می تواند گمراه کننده باشد. شناسائی این حقیقت که خلقت الهی حقیقت واحدی است انسان را به درک عمیق تر حقائق دینی موفق می کند و نشان می دهد که عوالم روحانی و جسمانی از هم جدا نبوده و بلکه هر دو جزئی از قلمرو عالم وجود به شمار می روند. قواعدی که بر عالم طبیعت حاکم است با اصولی که در عوالم روحانی در ادیان الهی و در عالم انسانی معمول و متداول است مشابه می باشد. مثلاً ملاحظه می شود که بین قوانینی که بر حیات و رشد و نمو درخت حکومت می کند و اصولی که محرک حیات انسان است از نظر مادی و معنوی مشابهت فراوان مشهود است: درخت ریشه های خود را عمیقاً در خاک فرو می برد و از مواد معدنی موجود در آن تغذیه می کند

و با وجود این که نسبت به خاک در رتبه بالاتر قرار دارد برای حفظ حیات خود به آن وابسته است. علی رغم این وابستگی درخت در جهت مخالف رشد می کند گوئی به علت عدم علاقه به خاک شاخه هایش را به سوی آسمان می گستراند. انسان هم وقتی از تعلقات مادی می گذرد و روحش به امور روحانی میل می کند به طرز مشابهی از عالم مادی منقطع می گردد.

درخت با رشد به سوی آسمان از زمین دورتر می شود و با استفاده از اشعه آفتاب که گرانبهاترین شیئی در عالم مادی است و در اثر جذب قوایی که از آن ناشی می شود سبز و خرم می ماند، شکوفه های زیبا می دهد و اثمار شیرین به بار می آورد. رشد درخت یک عمل غیرارادی است ولی اگر به فرض دانه نباتی اختیار از خود داشت و به سبب علاقه و وابستگی به خاک رشدش را به سوی زمین دلالت می نمود و شاخه هایش را در خاک پنهان می ساخت شک نیست که به صورت درخت در نمی آمد و در اثر محرومیت از نور آفتاب فاسد شده و از بین می رفت.

همین اصل در زندگی انسان نیز صادق و معتبر است. انسان در این عالم خاکی زیست می کند، برای تأمین معاش خود ناگزیر از کار و کوشش است. و برای حفظ حیات خویش به وسائل مادی نیاز دارد.

از سوی دیگر خداوند طبق

عهدی که با انسان نموده انقطاع از علائق دنیای مادی و اقبال به عوالم روحانی را برای روح وی مقدر داشته است ولی در این مورد برخلاف درخت که از خود اختیاری نداشت انسان در اعمال خود مختار گذاشته شده است. حال اگر انسان به تصمیم و میل خود تنذیرات عهد و میثاق الهی را نادیده گیرد و به علائق دنیای مادی و ظواهر فریبنده آن دل به بندد به تدریج اسیر مادیات گشته و روحش از نیروی ایمان محروم و دچار فقر روحانی می شود. برعکس اگر شخص به عوالم روحانی روی آورد و به مظهر ظهور الهی اقبال کند و همه توجه خود را به امور دنیای فانی معطوف نسازد روحش از انوار شمس حقیقت نورانی می شود و بر مقصد جلیلی که به جهت آن خلق شده فائز می گردد. مثال فوق درباره مشابَهت درخت و انسان نشان می دهد که عوالم روحانی و جسمانی خداوند با اصول مشابهی با هم ارتباط دارند بنابراین ممکن است با بررسی قوانین مادی به کشف بعضی از اصول روحانی موفق شد. به همین نحو احکام و مِثَعَالِیم اصلی دین را می توان جلوه هائی از قوانین طبیعت منتها در سطح عالی تری از عالم وجود تلقی نمود. تنها تفاوتی که در این جا موجود است این است که اصول عالم مادون وقتی در عالم مافوق ظاهر می شود بعضی مشخصات جدید اضافی را که

در دنیای پست تر موجود نبود واجد می‌گردد. در مثال فوق عامل جدید اضافی اینست که انسان در تعیین سرنوشت خود از نیروی اراده و اختیار بهره‌مند است در حالی که درخت که به طور غیرارادی رشد می‌کند از این اراده و اختیار محروم می‌باشد.

حضرت بهاء‌الله در یکی از الواح مقدسه این نکته را متذکر می‌شوند که هر یک از موجودات عالم مادی قرینه و همانندی در عوالم الهی دارند. برای تشخیص این عوالم مشابه انسان می‌تواند به آثار و بیانات انبیای الهی مراجعه و از آن‌ها کسب هدایت کند. مثلاً مطالعه الواح حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء ما را به این حقیقت متیقن می‌کند که قرینه مظهر الهی در عالم مادی شمس ظاهری است همچنان که خورشید سرچشمه نور و انرژی و موجد حیات در عالم خاکی است مظهر الهی نیز در ارتباط با عالم انسانی چنین نقشی را برعهده دارد و در حقیقت دقت در بعضی از خصوصیات شمس ظاهری ما را تا حدودی به درک و شناسائی بعضی از آثار و صفات شمس معنوی یعنی مظاهر الهی رهبری می‌کند.

حال ممکن است این سؤال پیش آید که قرینه روح در عالم جسمانی چیست؟ به طوری که از مطالعه آثار مبارکه مستفاد می‌شود همانند روح در عالم مادی جنین است که در

رحم مادر رشد می‌کند بنابراین با تعمق درباره جنین می‌توان تا حدودی به خصایص و کیفیات روح پی برد و مشابهات شگفت آوری را که بین این دو موجود است کشف نمود. مثلاً می‌دانیم که جنین حیات خود را از سلول واحدی آغاز می‌کند در ابتدا جنین از داشتن اعضاء و جوارح محروم است ولی سلول اولیه استعداد آن را دارد که تکثیر یابد و سرانجام به صورت انسان کامل درآید. به همین قیاس روح انسانی در ابتدای تکوین فاقد هرگونه تجربه است و به مانند «گوهر آسمانی» دارای خصایص و قوای نهانی است و استعداد آن را دارد که در طول مدت حیات به تدریج این خصایص نهفته را تقویت و ظاهر نماید. خداوند چنین مقدر نموده که جنین هنگامی که در داخل رحم محفوظ است رشد کند و اندام‌ها و اعضای لازم را به وجود بیاورد به همین ترتیب روح انسان مقدر است در دوره‌ای که با جسم همراه است سجایای روحانی را در خود بنیان گذارد. در حقیقت در این برهه از زندگی یعنی در رحم این عالم مادی است که روح می‌تواند به کسب کمالات و خصایل الهی نائل شود و اگر روح انسان این راه را برگزیند می‌تواند مخزن علم و حکمت و محبت و سایر صفات رحمانی گردد.

رشد اندام‌ها و اعضائی بدن در دوران جنینی و تعالی روح انسان در این جهان ترابی با اصول واحدی رهبری می‌شوند

ولی در عین این تشابه یک تفاوت اساسی بین آن دو موجود است و رشد جنین به طور غیرارادی و تحت سلطه قوانین طبیعت صورت می‌گیرد در حالی که روح انسان در اکتساب کمالات روحانی مخیر و آزاد است. این در حقیقت یک بعد اضافی است که روح انسانی به آن موهوب ولی عالم طبیعت از آن محروم می‌باشد.

حضرت بهاء‌الله در لوحی که به افتخار حاجی محمد خلیل^{۱۱} از مؤمنین معروف قزوین نازل شده چنین می‌فرمایند:

«... و اما ما سئلت عن الفطرة فاعلم بان كل الناس قد خلقوا على فطرة الله المهيمن القیوم و قدر لكل نفس مقادیر الامر علی ما رقم فی الواح عز محفوظ و لكن ینظر كل ذلك بارادات انفسكم كما انتم فی اعمالكم تشهدون...»^(۹)

یکی دیگر از موارد تشابه در حیات جنین و روح این است که جنین در رحم مادر فقط ایام معدودی به سر می‌برد. رحم در حقیقت سرای ابدی برای جنین نبوده بلکه منزلگاه موقت محسوب می‌شود. به همین ترتیب این دنیای خاکی نیز سرای جاودانی برای روح انسانی نیست. دوران زندگانی در این

۱۱- برای کسب اطلاع بیشتر درباره این شخص به Revelation of Bahá'u'lláh

عالم فانی محدود است و هر انسانی به طور اجتناب ناپذیری روزی باید آن را ترک کند. مقصد نهائی جنین ترک عالم رحم و تولد در این جهان که برای او دنیای بعد محسوب می شود می باشد. هدف روح انسان و سرنوشت نهائی آن نیز این است که از این عالم بگذرد و به عوالم روحانی الهی بپیوندد.

یکی دیگر از وجوه تشابه روح با جنین این است که طفل باید در رحم مادر رشد کند و اعضاء و اندام های لازم را به دست آورد. اگر نوزاد انسان بدون لوازم و اسباب متولد شود بعداً نخواهد توانست آن ها را در این عالم فراهم نماید و علیل و عقب افتاده خواهد ماند. به همین نحو روح انسان باید در این جهان صفات روحانی را کسب و در خود تقویت کند چه که اکتساب این صفات مانند علم و حکمت و عشق و محبت و خضوع و خشوع و سایر کمالات الهی تنها در این جهان خاکی میسر است. ملاحظه می شود که بعضی از اعضاء در عالم رحم بی فایده و اثر است مثلاً چشم ها در آن محیط قادر به دیدن اشیاء نیستند ولی بعد از تولد در این جهان نور آفتاب به همان چشم ها قدرت بینائی می دهد. اتحاد این دو یعنی پدید آمدن چشم ها در عالم رحم و تابش نور آفتاب در این جهان ارزنده ترین حس را که بینائی است به انسان عطا می کند به همین قیاس توأم شدن فضائی که روح در این عالم کسب نموده با کیفیاتی که در عالم روحانی بعد موجود و بر ما

در این عالم فانی مجهول است سبب ترقیّات روح در عالم بعد خواهد شد.

مادام که انسان در این عالم به سر می برد روح و جسم با هم مرتبطند ولی وقتی مرگ فرا می رسد این ارتباط پایان می پذیرد و جسم به مبدأ اصلی خود که خاک است بر می گردد و روح نیز به اصل خود در عوالم روحانی الهی مراجعت می کند. چنین حیات خود را با یک یاخته آغاز می کند ولی حین تولّد به صورت انسان کاملی به این عالم قدم می گذارد در مورد روح هم چنین است روح انسان وقتی در ابتداء از عوالم روحانی ناشی و با جسد همراه می شود اثر و قدرتی ندارد ولی اگر در طریق صواب سیر کند و در زندگانی عالم خاکی حیات روحانی داشته و سجایای روحانی کسب کرده باشد هنگام صعود در کمال قدرت و جلال به موطن اصلی خود باز می گردد. روح انسان در این مرحله روحانی که نمایانگر آیات ربّانی و حائز صفات الهی است شخصیت و هویت خود را حفظ می کند و به فرموده حضرت بهاء الله در عالم بالا با انبیای الهی و برگزیدگان حق محشور و مأنوس می گردد.

حضرت بهاء الله در لوح عبدالرزاق مقام ارواحی را که در این عالم مادی در سبیل الهی سالک بوده اند پس از مفارقت از بدن چنین می ستایند:

«... بعد از خروج از بدن به قدرت و قوت و غلبه‌ای ظاهر که شبه آن ممکن نه و ارواح لطیفه طیبه مقدسه به کمال قدرت و انبساط بوده و خواهند بود...» (۱۰)

در این جا تضاد شدیدی بین آغاز و انجام این رشد روحانی روح دیده می‌شود. وقتی که روح هنگام تکوین نطفه با جسم همراه می‌شود از تمام قوا محروم است ولی در حین مفارقت از بدن و مواصلت با عوالم روحانی الهی حائز صفات و سجایای رحمانی بسیار می‌باشد. بنابراین موقعیت و مرتبت روح در عالم بعد بسته به کسب کمالات روحانی در این عالم است، همچنانکه حالت و سلامت نوزاد تازه وارد در این جهان منسوط به رشد مناسب وی در رحم مادر می‌باشد. با تعمق در آثار مبارکه و تحقیق در عالم طبیعت پی به این نکته می‌بریم که عالم خلقت الهی امری محدود نبوده بلکه از جمیع جهات نامحدود لایتناهی است. این حقیقت درباره جهان مادی نیز که از حیث ابعاد بی انتها است و درباره عوالم الهی که بی حد و شمار است هر دو صدق می‌کند. حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء در بسیاری از الواح مقدسه تصریح فرموده‌اند که روح انسان در عوالم روحانی که لاتحد و لاتحصی و از حیث وسعت نامحدود و بی انتها است دائماً به ترقی خود ادامه می‌دهد. حضرت بهاء الله در یکی از الواح

می‌فرمایند که عوالم روحانی الهی کلّ طائف حول این عالم
 ترابی است و لکن در هر عالمی از برای هر نفسی مرتبه
 خاصی از جانب خداوند مقدر و مقرر گردیده است. (۱۱)

یکی از اسرار جالب خلقت موقعیت و محلّ دنیای بعد
 یعنی همان عالم ملکوت است که در تمام کتب مقدّسه مذکور
 گردیده. مطالعه آثار مقدّسه حضرت بهاء الله و ملاحظه قوانین
 طبیعت به این سؤال پاسخ می‌دهد یکی از قوانین طبیعت این
 است که اشکال عالی تر حیات در حول صور پست تر حیات
 دور می‌زنند و به آنها محتاج و وابسته‌اند. در عالم مادی
 مشاهده می‌شود که تمام موجودات زنده همه مایحتاج خود
 را از عالم جماد که پست‌ترین شکل حیات می‌باشد اخذ
 می‌کنند. خاک گر چه در مقایسه با سایر صور حیات از همه
 پائین تر است سبب ایجاد اشکال عالی تر حیات می‌شود و به
 منزله محوری است که عالم نبات، حیوان و انسان بر آن دور
 می‌زند. به همین ترتیب عوالم الهی به شهادت آثار مبارکه
 حضرت بهاء الله بر محور این جهان یعنی عالم انسان دور
 می‌زند بدین معنی که عالم بعده از این عالم جدا نیست بلکه
 شامل آن است. در طبیعت دیده می‌شود که وقتی طفل در
 رحم مادر رشد می‌کند در حقیقت در این دنیا است و تنها یک
 مرز کوچکی عالم رحم را از این عالم جدا می‌کند. وجود
 جوجه در درون تخم هم چنین است. پوسته نازکی که بر دور

تخم کشیده شده قبل از باز شدن آن مانند یک حدّ فاصل عمل می‌کند ولی در حقیقت تخم و جوجه هر دو از ابتداء در این عالم قرار داشته است. وقتی طفل در رحم مادر قرار دارد هرگز قادر به تصوّر این نکته نیست که دنیائی که قرار است بدان وارد شود تا این حدّ به وی نزدیک می‌باشد.

این اصل در عوالم روحانی نیز صادق است. انسان تا زمانی که در این جهان فانی به سر می‌برد قادر به درک عوامل محیطه عالم بعد که عالم انسان و تمام محتویات آن را در بر می‌گیرد نمی‌باشد و از تصوّر عظمت و شکوه عوالم الهی نیز قاصر است. تنها پس از مفارقت از جسد است که روح می‌تواند به این حقایق پی برد و دریابد که عالم روحانی بعد تا چه اندازه نزدیک بوده و به چه صورت این عالم جسمانی را فرا گرفته است. در چنان وقتی روح انسان حقیقت بیان مبارک حضرت بهاء الله را که می‌فرمایند: «فرق این عالم با آن عالم مثل فرق عالم جنین و این عالم است.»^(۱۲) درک خواهد نمود.

خداوند به جنین در داخل رحم توانائی کشف حقارت و محدودیت آشیانه موقت خود و وسعت و زیبایی این جهان را عنایت نکرده است. به انسان نیز قدرت آن را نداده که در دوران حیات در این جهان حتی به قدر ذره‌ای شرایط و موقعیت عوالم روحانی الهی را درک کند. اگر خداوند این

قدرت را به انسان داده بود اصل بقا و پایداری و نیز مقصد از زندگانی در این جهان فانی دچار اختلال می‌گردید. حضرت بهاء‌الله در یکی از الواح مقدسه می‌فرمایند که اگر مقامی که برای مؤمن حقیقی در عالم بعد مقدر شده به قدر سر سوزنی آشکار شود همه نفوس از فرط اشتیاق هلاک شوند. داستان سید اسمعیل زواره‌ای ملتّب به ذبیح که در بغداد به حضور مبارک حضرت بهاء‌الله مشرف شد مثال خوبی است. جمال اقدس ابهی رجای ذبیح را اجابت و لمحهای از عوالم غیب الهی را بر وی آشکار فرمودند. ذبیح در اثر این مشاهده نتوانست زندگی در این جهان فانی را تحمل کند و با دست خویش به حیاتش خاتمه داد.^{۳۳}

نفوسی که این جهان را ترک می‌کنند در عالمی وارد می‌شوند که بر دنیای مادی محیط است. طبق آثار مقدسه حضرت بهاء‌الله نفوذی که این ارواح خالصه نورانیّه از ملکوت ابهی در عالم انسان اعمال می‌کنند سبب اصلی ترقیّات عالم بشر می‌باشد. ملاحظه عالم طبیعت و مطالعه ارتباط بین جنین و کسانی که در این عالم مراقب و نگران آنند سبب می‌شود که انسان حقیقت این امر را بهتر درک کند. بسیاری نفوسی که از نزدیک و صمیم قلب علاقه‌مند و

مواظب سلامت طفل تولد نشده هستند. در رتبه اول مادر است که طفل را در بدن خود می پروراند، به وی عشق می ورزد و حتی حاضر است جان خود را به خاطر سلامت و صیانت او فدا کند. بعد پدر و افراد دیگر هستند که به طور مستقیم یا غیرمستقیم در حفظ صحت طفل سهیمند. با وجود این کودک تا زمانی که در مرحله جنین است از این همه محبت و مراقبت که به سزیش متوجه است کاملاً بی اطلاع می باشد. به همین قیاس نفوس و ارواحی که به کمالات روحانی آراسته اند مسؤولیت رفاه و رشد و تکامل روحانی انسان را در این جهان برعهده دارند. حضرت بهاء الله در بسیاری از آثار خود ترقیات عالم انسانی را در این جهان به تأییدات ملاء اعلی که گروه انبیا و اصفیای الهی اند نسبت داده اند. آن حضرت هم چنین اشاره فرموده اند که وقتی مؤمنین در این دور بدیع فداکاری و قهرمانی فوق العاده در سبیل الهی از خود نشان می دهند این خدمات سبب سرور و حبور ملاء اعلی می گردد. *

حضرت بهاء الله در لوح عبدالرزاق تأثیر ارواح مجرّده مقدّسه را بر عالم انسان چنین توجیه می فرمایند:

* - به طور مثال به داستان جناب بدیع در کتاب Revelation of Bahá'u'lláh

«و این که سؤال نمودید روح بعد از خراب بدن به کجا راجع می شود اگر به حق منسوب است به رفیق اعلی راجع لعمرالله به مقامی راجع می شود که جمیع السن و اقلام از ذکرش عاجز است. هر نفسی که در امرالله ثابت و راسخ است بعد از صعود جمیع عزالم از او کسب فیض می نمایند او است مایه ظهور عالم و صنایع او و اشیاء ظاهره در او به امر سلطان حقیقی و مربی حقیقی. در خمیر ملاحظه نمائید که محتاج است به مایه و ارواح مجردة مایه عالمند تفکر و کن من الشاکرین» (۱۳)

نفوذ این ارواح مقدسه بر عالم انسان فقط در جهت خیر و صلاح آدمیان است. حضرت عبدالبهاء تصریح فرموده اند که خداوند روح پلیدی را هرگز نیافریده است بنابراین احتمال دخالت ارواح شریره از عالم بالا در حیات انسان در این دنیا برای هیچ کس در میان نیست زیرا روح هنگام صعود به عالم دیگر نمی تواند صفات بد را با خود به آن عالم انتقال دهد و چون عالم بالا از وجود بدی ها پاک و مبری است، امکان سرایت شر از آن عالم به این جهان وجود ندارد. روح هم در این حین صعود سجایای الهی و خصایص روحانی را که در این جهان کسب نموده با خود به عالم دیگر می برد ولی نمی تواند

صفات بد را با خود به عالم بعد منتقل کند زیرا بدی اصولاً وجود ذاتی ندارد و تنها فقدان خوبی است که به بدی تعبیر می شود. برای روشن شدن بیشتر این نکته توجه به چند مثال مفید به نظر می رسد. تاریکی به خودی خود وجود ندارد بلکه فقدان روشنایی است فقر هم عبارت از عدم غنا است. شخص فقیر نمی تواند بگوید که دارای فقر است چیزی که وی دارد در حقیقت ثروت بسیار قلیل است. مقیاسی برای اندازه گیری فقر وجود ندارد فقر تنها می تواند به عنوان فقدان غنا معرفی و با موازین ثروت اندازه گیری شود. یک شخص بد را می توان به عنوان کسی که از محسنات اخلاقی بهره اندکی دارد توجیه نمود چنین شخصی از نظر روحانی فقیر است و فقط مقدار کمی از خوبی ها را می تواند با خود به عوالم روحانی الهی همراه برد.

میزان ترقی روح در عوالم الهی بسته به آنست که انسان تا چه حد خود را به زیور صفات حسنه و سجایای پسندیده آراسته است. مقصد عمده از بعث رسل از جانب خداوند همین است که انسان را در اتخاذ طریق صواب در این جهان هدایت و او را به کسب کمالات روحانی و صفات آسمانی تشویق نماید. می دانیم که این صفات عالی که به منزله اعضاء و جوارح روحانی محسوب می شود در عالم بعد برای ادامه ترقیات روح ضروری می باشد. اطاعت از تعالیم الهی وسیله

ای است که روح را با سجایای روحانی موهوب می‌کند در غیر این صورت روح به حالت خسران و فقر روحانی به عوالم الهی باز می‌گردد.

حضرت بهاء‌الله در یکی از الواح مقدّسه به این بیان ناطق:
 «انّها اول شیئی حکى من الله موجدہ و اقبل اليه
 و تمسک به و سجد له در این صورت به حقّ
 منسوب و به او راجع و من غیر آن به هوی
 منسوب و به او راجع... نفسی که الیوم لله خاضع
 است و به او متمسک کلّ الاسماء اسمائها و کل
 المقامات مقاماتها...» (۱۴)

از مطالعه آثار الهیه چنین بر می‌آید که همچنانکه در این جهان موجودات در مراتب مختلف جماد، نبات، حیوان و انسان قرار دارند و حتی در یک مرتبه درجات متعدّد وجود دارد در عوالم الهی نیز روح به ترقّی خود در مراتب مختلف ادامه می‌دهد و این درجات به میزان کمالاتی که روح در این جهان کسب نموده بستگی دارد و موقعیت روح و رتبه‌ای که در آن قرار می‌گیرد با تقرّب آن به ساحت الهی و با سجایائی که می‌تواند با خود در حین ارتقاء همراه برد تعیین می‌شود. البته عامل دیگری هم در تعیین مقام روح در عالم بعد دخیل است و آن فضل و عنایت الهی است که آثار شمول آن خارج از حیطه درک انسان است و به برکت آن روح می‌تواند در

عوالم عالیہ سیرا و ترقی نماید.^{۱۱۱}

به شهادت آثار مقدّسه حضرت بهاءالله ارواح نفوسی که در درجات علیا قرار دارند محیط بر ارواح مراتب سفلی هستند در حالیکه ارواح متعلّق به طبقات ادنی از درک حقایق و قوای سطوح اعلی محروم می باشند. در حقیقت درجه بندی ارواح انسانی و تفاوت مراتب آنها در عوالم مشابه طبقات مختلفه عالم وجود است که به قدرت خداوندی در این جهان خلق شده اند. در عالم جسمانی نیز ملاحظه می شود که موجودات پست تر از مشاهده کیفیت طبقات عالی تر قاصرند. مثلاً طبقات سه گانه وجود همه ارتباط نزدیک با هم دارند، از یک هوا استنشاق می کنند و از انوار یک شمس استفاده می نمایند با وجود این نباتات از درک عالم حیوان و حیوان از فهم عالم انسان عاجز است و بالعکس بر اساس همان اصل عالم حیوان بر عالم نبات اشراف دارد و انسان هم بر تمامی عالم طبیعت حاکم است. حضرت بهاءالله در لوحی که به اعزاز جناب زین المقربین^{۱۱۲} نازل فرموده اند به این بیانات الهام بخش

۱۱۱- یک نمونه از این عنایت در کتاب Revelation of Bahá'u'lláh جلد دوم صفحه ۴۰۱ نقل شده است.

۱۱۲- برای مطالعه شرح مختصر حیات جناب زین المقربین به کتاب Revelation

ناطقند:

«و اما ما سئلت من الارواح و اطلاع بعضها على بعض بعد صعودها فاعلم ان اهل البهاء الذين استقروا على السفينة الحمراء اولئك لعاشرون و يؤانسون و يجالسون و يطرون و يقصون و يصعدون كأنهم نفس واحدة الا انهم هم المطلعون و هم الناظرون و هم العارفون كذلك قضى الامر من لدن عليم حكيم اهل بهاء كه در سفینه الهیه ساکنند کل از احوال یکدیگر مطلع و با هم مأنوس و مصاحب و معاشر این مقام منوط به ایقان و اعمال نفوس است نفوسی که در یک درجه واقفند مطلعند از کمیات و کیفیات و درائج و مقامات یکدیگر و نفوسی که در تحت این نفوس واقع اند کما هو حقه بر مراتب و مقامات نفوس عالیه از خود اطلاع نیابند لکل نصیب عند ربک طوبی لنفس توجه الی الله و استقام فی حبه الی ان طار روحه الی الله الملك المقتدر الغفور الرحیم و اما ارواح کفار لعمری حین الاحتضار یعرفون ما فات عنهم

و ینو خون و یتضرعون و کذلک بعد خروج ارواحهم من ابدانهم این بسی معلوم و واضح است که کل بعد از موت مطلع به افعال و اعمال خود خواهند شد قسم به آفتاب افق اقتدار که اهل حق را در آن حین فرحی دست دهد که ذکر آن ممکن نه و همچنین اصحاب ضلال را خوف و اضطراب و وحشتی رو نماید که فوق آن متصور نه نیکو است حال نفسی که رحیق لطیف باقی ایمان را از ید عنایت و الطاف مالک ادیان گرفت و آشامید...» (۱۵)

اطلاع بر این حقیقت که ارواح انسانی در عالم بعد در مراتب مختلف ساکن و هر یک به مقتضای قابلیت در مرتبه خود ترقی خواهند نمود می تواند اثر محسوسی در حیات شخص داشته باشد. انسان می تواند با درک این حقیقت روش زندگی خود را اصلاح کند، رو به خدا بیاورد و روح خویش را با اعمال خالصانه و خصائل حسنه زینت بخشد.

حضرت عبدالبهاء ضمن صحبت در سر میز ناهار در عکا توضیحات بیشتری در این زمینه بیان فرموده اند، کلمات ذیل از جمله بیاناتی است که آن حضرت خطاب به میهمانان خویش ایزاد نمودند:

«چون فیض الهی غیرمتناهی است کمالات

انسانی غیر متناهی است. اگر چنانچه نهایت ممکن بود حقیقتی از حقایق اشیاء به درجه استغناء از حق می‌رسید و امکان درجه و جوب می‌یافت ولی هر کائنی از کائنات از برای او رتبه‌ای است که تجاوز از آن مرتبه نتواند یعنی آنکه در رتبه عبودیت است هر چه ترقی کند و تحصیل کمالات غیرمتناهی نماید به رتبه ربوبیت نمی‌رسد و همچنین در کائنات جماد آنچه ترقی کند در عالم جمادی قوه نامیه نیابد و همچنین این گل هر قدر ترقی نماید در عالم نباتی قوه حساسه در او ظهور نکند مثلاً این معدن نقره سمع و بصر نیابد نهایتش این است که در رتبه خویش ترقی کند و معدن کاملی گردد اما قوه نامیه پیدا نکند و قوه حساسه نجوید و جان نیابد بلکه در رتبه خویش ترقی کند مثلاً پطرس مسیح نشود نهایتش این است که در رتبه عبودیت به کمالات غیرمتناهی رسد لهذا هر حقیقت موجوده قابل ترقی است.» (۱۶)

از بیانات مبارکه فوق چنین مستفاد می‌شود که روح انسان به ترقیات خود در عوالم الهی در مرتبه مخصوص خود ادامه می‌دهد و این ترقیات روحانی بسته به فیض و عنایت

خداوندی است. یکی دیگر از عوامل مؤثر در تعالی روح اقامه دعا و مناجات در حق متصاعدین است. حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء مناجات‌های متعددی در این زمینه نازل فرموده‌اند. همچنین در آثار مبارکه مصرح است که اعمال خیریه و کمک به فقرا و محتاجین که به یاد درگذشتگان انجام می‌گیرد در تعالی روحانی آنها در عالم بعد مؤثر است. با توجه به این نکات است که اهل بهاء در صعود عزیزان خود به ترتیب جلسات یادبود جهت دعا و مناجات مبادرت می‌کنند.

تذکار این نکته جالب است که مؤمنین اولیه در شرق در ایام حیات حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء سالگرد تولد خود را هرگز جشن نمی‌گرفتند و حتی آن را به خاطر نمی‌آوردند زیرا اقدام به چنین امری را نشانه تفاخر و وسیله‌ای برای ابراز حس خودخواهی می‌دانستند و این طرز فکر به قدری طبیعی و واقعی بود که بسیاری از آنان روز تولد خود را دقیقاً نمی‌دانستند و اگر کسی می‌خواست سالروز تولد آنان را تجلیل کند احساس اهانت و بی‌احترامی می‌نمودند^{۳۳} و چون در آن ایام صدور گواهی تولد هم معمول

۳۳- در آثار بهائی نصی وجود ندارد که برگزاری سال روز تولد را تحنیر یا تشویق

نبود والدین روز تولد فرزندانشان را در پشت کتابی ثبت می‌کردند همچنانکه بسیاری از غریبان کتاب مقدس را که در خانزاده داشتند بدین منظور مورد استفاده قرار می‌دادند. قدمای امر تنها سالگرد تولد انبیاء و اصفیاء را سزاوار تجلیل می‌دانستند و به این جهت به جای برگزاری سالگرد تولد جلسات سالیانه یادبود به یاد عزیزان درگذشته خود برپا می‌ساختند و دوستان را برای شرکت در آن جلسات تذکر دعوت می‌نمودند. در این احتفالات یادبود حاضرین جهت اعتلاء روح شخص متوفی دعا می‌کردند، خدمات وی را در ظل امرالله باز می‌گفتند، خصائص و سجایای او را می‌ستودند و اگر الواحی به افتخارش صادر شده بود، تلاوت می‌کردند و ضمناً از طرف او وجوهی به صندوق‌های خیریه و عام المنفعه تقدیم می‌نمودند. این رسم یعنی تشکیل جلسات تذکر سالیانه به یاد متصاعدین که البته در امر بهائی اجباری نیست هنوز در بسیاری از خانواده‌های بهائی معمول است. بدیهی است ترتیب این جلسات در مسئولیت مؤسسات امری نیست بلکه توسط افراد بهائی به مناسبت سالگرد درگذشت عزیزانشان انجام می‌گیرد.

قسمت‌های زیر از بیانات مبارکه حضرت عبدالبهاء که در عکّا در سر میز ناهار خطاب به میهمانان خود ایراد فرموده‌اند انتخاب شده است:

«همچنین پدر و مادر نهایت تعب و مشقت به جهت اولاد کشند و اکثرچون به سن رشد رسند پدر و مادر به جهان دیگر شتابند. نادراً واقع که پدر و مادر در مقابل مشقات و زحمات خویش در دنیا مکافات از اولاد بینند پس باید اولاد در مقابل مشقات و زحمات پدر و مادر خیرات و مبرات نمایند و طلب عفو و غفران کنند. مثلاً شما در مقابل محبت و مهربانی پدر باید به جهت او انفاق بر فقرا نمائید و در کمال تضرع و ابتهال طلب عفو و غفران کنید و رحمت کبری خواهید حتی کسانی که در گناه و عدم ایمان مرده‌اند ممکن است که تغییر نمایند یعنی مظهر غفران شوند و این به فضل الهی است نه به عدل زیرا فضل اعطاء بدون استحقاق است و عدل اعطاء به استحقاق چنانچه ما در اینجا قوه‌ای داریم که در حق این نفوس دعا نمائیم، همین طور در عالم دیگر هم که عالم ملکوت باشد همین قوه را دارا خواهیم بود. آیا جمیع خلق آن عالم مخلوق خدا نیستند پس در آن عالم هم می‌توانند ترقی کنند همچنانکه در این جا می‌توانند به تضرع اقتباس انوار نمایند در آن جا

هم می‌توانند طلب غفران نمایند، به تضرع و رجا اقتباس انوار کنند. پس چون نفوس در این عالم به واسطه تضرع و ابتهال یا دعای مقدّسین تحصیل ترقی می‌نمایند به همچنین بعد از فوت نیز به واسطه دعا و رجا می‌توانند ترقی کنند علی‌الخصوص چون مظهر شفاعت مظاهر مقدسه گردند.» (۱۷)

روح در طول دوران حیات انسان به کسب کمالات معنوی موفق می‌شود. این صفات عالیّه مانند علم و معرفت، تواضع و حکمت، مهربانی و محبت و سجایای دیگر به تدریج کسب می‌شود و انسان به مرور زمان به بلوغ خود می‌رسد. رشد روحانی انسان بی شباهت به رشد جسمی موجودات زنده نیست. اگر به مثال درخت برگردیم می‌بینیم که حیات واقعی آن با کشت دانه در زمین آغاز می‌شود. دانه به تدریج رشد می‌کند، جوانه می‌زند و به ساقه و شاخه و برگ تبدیل می‌گردد و این رشد همچنان ادامه پیدا می‌کند تا درخت به میوه و ثمر مزین می‌شود. می‌توان گفت که مرحله میوه در حقیقت مقصد غائی و کمال نهائی در زندگی یک درخت محسوب می‌شود. زیرا در این موقع است که مقصد اصلی از خلقت آن تحقق می‌یابد. ولی درخت خود به تنهایی نمی‌تواند بارور شود و میوه به بار آورد. درخت در این مثال

عامل جنس مؤنث است و برای بارور شدن به گرده افشانی جنس مذکر نیاز دارد. سایر موجودات زنده هم که نوزاد به وجود می آورند از همین قاعده پیروی می کنند و برای بارور شدن احتیاج به اقتران با متمم خود دارند.

این کیفیت در باره روح نیز صادق است. روح ابتدا در حین تکوین نطفه با جسد همراه می شود و به تدریج کمالات الهی را کسب می کند بعد زمانی می رسد که روح باید میوه و ثمر خود را به منصه ظهور رساند و تا وقتی که به این مرحله نرسیده نمی توان گفت که هدف از موجودیت خود را تحقق بخشیده است. این هدف هنگامی متحقق می شود که روح به حکم قانون فوق یعنی ائتلاف دو قوه و در نقش مؤنث با عنصر مذکری اقتران نماید. حال اگر روح در این مرحله عالم مادی را به عنوان شریک خود برگزیند، طفلی که از این اتحاد حاصل می شود از میراث روحانی محروم بوده و در اعماق دریای ماده پرستی غرق خواهد شد. بسیاری کسانی در این جهان که عاشق مظاهر مادی عالم می شوند روح این گونه نفوس اگر چه در اصل ماهیت روحانی دارد در اثر عشق ورزی با جهان مادی دچار فقر روحانی می شود و به آمال دنیوی آلوده می گردد و طفلی به وجود می آورد که ماده پرستی است و به هیچوجه شایسته مقام بلند روحانی انسان نیست ولی خداوند از طریق عهد و میثاق خود انسان را به شناسائی

مظهر ظهور الهی و توجه به وی مأمور ساخته است. حضرت بهاء‌الله در مناجاتی که مقصد از خلقت را توجیه می‌کند به این بیان مبارک ناطقند:

«اشهد یا الهی بانک خلقتی لعرفانک و عبادتک...» (۱۸)

انسان با توجه به آستان حضرت بهاء‌الله که مظهر ظهور الهی در این دور بدیع‌اند، با تسلیم شدن به اراده او و با شیفتگی در عتبه مقدس وی روحش مستعد باروری می‌شود و شایستگی کسب مواهب ظهورش را پیدا می‌کند. در نتیجه اقتران روح انسان با نغثات حیات بخش ظهور حضرت بهاء‌الله نوزاد شریف و اصیلی به وجود می‌آید که روح ایمانی است. در این مرحله روح انسان به مقصد نهائی و سرنوشت متعالی خود که به خاطر آن خلق شده نائل و فائز می‌شود.

در هر یک از ادوار دینی مظهر ظهور الهی موهبت ایمان را به مؤمنین خود عنایت می‌کند و این همان چیزی است که حضرت روح از آن به عنوان «تولد ثانوی» یاد کرده است. در این دور بدیع وقتی قلب انسان به شعله محبت جمال قدم افروخته می‌شود و از حقانیت امر مبارکش مطمئن می‌گردد، حالت ایمان به مانند جنین در روحش مکنون می‌شود حال پس از این که با روح ایمانی نورانی شد برای تأمین رشد ایمانی نورسیده نیاز به تغذیه روحانی خواهد داشت. مائده

آسمانی در این عصر جدید عبارت از کلمات الهی است که از قلم و لسان حضرت بهاء‌الله نازل و صادر شده است. با استمرار در تلاوت این کلمات هر صبح و شام هم چنان که تعلیم آن حضرت است و با اطاعت صرفه از او امر مقدّس وی «روح ایمان» کم کم رشد می‌کند، مؤمن در ایمان خود ثابت و راسخ می‌شود و در زندگی از اطمینان و سرور بهره کامل می‌یابد. بر عکس اگر شخص از این نیاز روحانی غفلت کند ایمانش سست می‌شود و بالمرّه از دست می‌رود. حضرت بهاء‌الله در بسیاری از الراح مقدّسه شأن و مرتبت ارواحی را که به روح ایمان موهوب بوده‌اند ستوده و تأیید فرموده‌اند که: «... از برای مقبل مقامی مقدّر شده که اگر به اقلّ از سمّ ابره از آن مقام بر اهل ارض ظاهر شود جمیع از شوق هلاک شوند...» (۱۹)

و نیز در بیان مقام ارواحی که به عرفان حقیقی حضرتشان فائز شده‌اند می‌فرمایند:

«اگر الیوم مقامات نفوس موقنه ذکر شود بیم آنست از فرط سرور بعضی هلاک شوند...
 لعمرالله نفسی که از نفسی در این امر برآید
 معادله نمی‌نماید به او کنوز ارض طوبی لمن فاز
 ویل للغافلین» (۲۰)

حضرت بهاء‌الله در لوح دیگر^۱ که به افتخار یکی از حضرات افنان صادر شده در بیان ارزش و مقامی که مؤمنین حقیقی در آستان الهی دارند می‌فرمایند که خداوند آسمان و زمین و آنچه در آنها است به خاطر محبتان خود خلق کرده است. الواح متعددی موجود است که در آنها حضرت بهاء‌الله پرده از اسرار روح انسانی برداشته و حقایق مربوط به آن را توجیه فرموده‌اند. یکی از این الواح مقدسه که بیش از همه قابل توجه است لوح مبارکی است که در عگا به اعزاز عبدالوهاب یکی از مؤمنین قوچان در ایالت خراسان نازل شده و قسمتی از آن زینت بخش این اوراق می‌گردد:

«و اما ما سئلت عن الروح و بقائه بعد صعوده
فاعلم انه يصعد حين ارتقائه الى ان يحضر بين
يدي الله في هيكلا لا تغيره القرون و الاعصار و
لا حوادث العالم و ما يظهر فيه و يكون باقيا
بدوام ملكوت الله و سلطانه و جبروته و اقتداره
و منه تظهر آثار الله و صفاته و عنایت الله و
الطافه ان القلم لا يقدر ان يتحرك على ذكر هذا
المقام و علوه و سموه على ما هو عليه و تدخله يد

۱- اصل بیان مبارک در اقتدارات صفحه ۱۵۱: «آسمان و زمین و آنچه در او است

الفضل الى مقام لا يعرف بالبيان و لا يذكر بما في الامكان طوبى لروح خرج من البدن مقدساً عن شبهات الامم انه يتحرك في هواء ارادة ربه و يدخل في الجنة العليا و تطوفه طلعات الفردوس الاعلى و يعاشر انبياء الله و اوليائه و يتكلم معهم و يقص عليهم ماورد عليه في سبيل الله رب العالمين لو يطلع احد على ما قدر له في عوالم الله رب العرش و الثرى ليشتعل في الحين شوقاً لذاك المقام الامنع الارفع الاقدس الابهي.

به لسان پارسی بشنو یا عبدالوهاب علیه بهائی این که سؤال از بقای روح نمودی این مظلوم شهادت می دهد بر بقای آن و اینکه سؤال از کیفیت آن نمودی انه لا یوصف و لا ینبغی ان یدکر الاعلی قدر معلوم انبیاء و مرسلین محض هدایت خلق به صراط مستقیم حق آمده اند و مقصود آنکه عباد تربیت شوند تا در حین صعود با کمال تقدیس و تنزیه و انقطاع قصد رفیق اعلی نمایند لعمر الله اشراقات آن ارواح سبب ترقیات عالم و مقامات امم است ایشانند مایه وجود و علت عظمی از برای ظهورات و صنایع عالم بهم تمطر السحاب و تنبت الارض هیچ شئی از اشیاء

بی سبب و علت و مبدأ موجود نه و سبب اعظم ارواح مجرّده بوده و خواهد بود و فرق این عالم با آن عالم مثل فرق عالم جنین و این عالم است باری بعد از صعود بین یدی الله حاضر می شود به هیکلی که لایق بقا و لایق آن عالم است این بقاء بقاء زمانی است نه بقاء ذاتی چه که مسبوق است به علت و بقاء ذاتی غیر مسبوق و آن مخصوص است به حق جل جلاله طوبی للعارفين» (۲۱)

خدا دوست دارد روح انسان را به سوی خود جذب کند و لکن موانع بسیاری بین انسان و خالقش وجود دارد این موانع به صورت تعلق به امور مادی، عقلانی و روحانی بروز می کنند و انسان را از تقرّب به آستان الهی باز می دارند* اگر انسان می خواهد به خدا نزدیک شود باید ابتدا این موانع خطیره را از پیش پای خود بردارد و برای همین مقصد جلیل است که خداوند پیامبران خود را در طول قرون و اعصار مبعوث نموده است.

حضرت بهاء الله در یکی از الواح مقدسه (۲۲) بیان

* - تقرّب به حقیقت و ذات خداوند امری غیر ممکن است. مقصد از خداوند در

می فرمایند که سنه موقف بین انسان و خدایش حائل می شود و یاران خویش را نصیحت می کنند که این موافق و موافع را پشت سر گذارند تا بتوانند به لقای الهی فائز گردند. مانع اول تمسک به دنیا و زخارف آن است. مانع ثانی وابستگی به مکافات اخروی و ثالث تعلق به نام و نشان ظاهری.

وقتی یک فرد مؤمن اجازه می دهد که منافع مادی عقلانی و شخصی او بر مصالح امرالله پیشی گیرد فی الحقیقه می توان گفت که به اشیاء این دنیای فانی تعلق یافته است. مقصد این نیست که انسان از مصالح شخصی خود بالمره چشم پوشد بلکه غرض این است که آنها را در سبیل پیشرفت مقاصد روحانی خود صرف کند و اجازه ندهد که متاع دنیوی بین او و خدایش حائل شود.

تعلق به عالم مادی مانع خطیری است که انسان را از اجرای نقشی که در عهد و میثاق الهی دارد باز می دارد به همین جهت حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء در بسیاری از آثار مبارکه پیروان خویش را به انقطاع از علایق دنیوی مأمور و آنان را به توجه به آستان الهی و اطاعت از تعالیم آسمانی و عصیت فرموده اند.

«ای بندگان اگر از بدایع جود و فضلیم که در نفس شما ودیعه گذارده ام مطلع شوید البته از جمیع جهات منقطع شده به معرفت نفس خود که

نفس معرفت من است پی برید و از دون من خود
 را مستغنی بینید و طمطمای عنایت و قمقام مکرتم
 را در خود به چشم ظاهر و باطن چون شمس
 مشرقه از اسم ابهئیه ظاهر و مشهود بینید این
 مقام امنع اقدس را به مشتیهات ظنون و هوی و
 افکیات وهم و همی ضایع مگذارید مثل شما
 مثل طیری است که به اجنحه منیعه در کمال
 روح و ریخان در هواهای خوش سبحان با
 نهایت اطمینان طیران نماید و بعد به گمان دانه
 به آب و گل ارض میل نماید و به حرص تمام
 خود را به آب و تراب بیالاید و بعد که اراده
 صعود نماید خود را عاجز و مقهور مشاهده
 نماید چه که اجنحه آلوده به آب و گل قادر بر
 طیران نبوده و نخواهد بود در این وقت آن طایر
 سماء عالیه خود را ساکن ارض فانیه بیند حال
 ای عباد پرهای خود را به طین غفلت و ظنون و
 تراب غل و بغضا میالائید تا از طیران در
 آسمانهای قدس عرفان محروم و ممنوع
 نمایند.» (۲۳)

اغلب مقصد از انقطاع از علائق دنیوی به خوبی فهمیده
 نمی شود و این طور تصور می شود که غرض از آن انکار کامل

دنیا است. بسیاری از نفوس فکر می‌کنند که طریق وصول به انقطاع این است که انسان خود را از اجتماع جدا کند، در صومعه مسکن گزیند، روش ریاضت پیش گیرد، در سلک دراویش درآید و چشم از مسؤولیت‌ها و وظائف شخصی بپوشد.

هیچیک از این روش‌ها با تعالیم حضرت بهاء‌الله مطابقت ندارد. حضرت بهاء‌الله در لوح ثانی به ناپلئون سوم رهبان مسیحی را با بیانات مقدسه زیر نصیحت می‌فرمایند:

«قل یا ملاء الرهبان لاتعتكفوا فی الكنائس و المعابد ان اخرجوا باذنی ثم اشتغلوا بما تنتفع به انفسكم و انفس العباد كذلك یا مرکم مالک یوم الدین ان اعتكفوا فی حصن حبی هذا حق الاعتكاف لو انتم من العارفين من جاور البیت انه كالمیت ینبغی للانسان ان ینظر منه ما ینتفع به الا کوان و الذی لیس له ثمر ینبغی للنار كذلك یعظکم ربکم انه لهو العزیز الکریم تزوجوا لیقوم بعدکم احد مقامکم انا منعناکم عن الخیانة لاعما تظهر به الامانة.» (۲۴)

تعلق به این جهان فانی ممکن است به هر آن چیزی که بین انسان و خدایش حائل شود و او را از تقرب به خالق خود

محروم نماید اطلاق شود. از مطالعه آثار بهائی به روشنائی معلوم می شود که خالق عالمیان این جهان را فقط برای انسان آفریده است. حضرت بهاء الله از جمله در کلمات مکنونه چنین می فرمایند:

«ای پسر خاک جمیع آنچه در آسمانها و زمین است برای تو مقرر داشتم مگر قلوب را...» (۱۲۵۱)

از این بیان مبارک چنین مستفاد می شود که این جهان و آنچه در او است کل برای انسان خلق شده است. خدا می خواهد که انسان از ثروت عالم استفاده ببرد. از روی عقل و درایت بر اساس قوانین طبیعت از منابع آن بهره برداری کند. به کار و کسبی مشغول شود و از تمام چیزهای خوب که می تواند به دست آورد مالک شود و از تمام خوشی های مشروع که زندگی در اختیارش می گذارد لذت برد. ولی انسان نباید اجازه دهد که اشیاء این جهان فانی بر وی غالب شود و بر قلب و روحش حکومت نماید. حقیقت این است که در این دور بدیع حضرت بهاء الله کار روزانه را به شرط اینکه به نیت خدمت به عالم انسان انجام گیرد در حکم عبادت حق قرار داده اند. جمال مبارک انسان را مأمور فرموده اند که برای بهتر شدن دنیا و برای ساختن نظم بدیع جهانی بر روی این کره خاکی خدمت و فعالیت کند. در یکی از الواح مبارکه این بیانات عالیات از قلم اعلی نازل گردیده است:

«انّ الذی لن یمنعه شیء عن الله لا بأس علیه لو
 یزین نفسه بحلل الارض و زینتها و ما خلق فیها
 لان الله خلق کل ما فی السموات و الارض
 لعباده الموحدين کلوا یا قوم ما احل الله علیکم و
 لا تحرموا انفسکم عن بدایع نعماته ثم اشکروه و
 کونوا من الشاکرین» (۲۶)

شخص ممکن است ثروتمند ولی در عین حال از علائق
 دنیوی منقطع باشد در حقیقت اگر انسان حیات خود را با
 تعالیم الهی منطبق کند می تواند به حصول این کیفیت موفق
 شود. حضرت بهاء الله در یکی از الواح مقدسه (۲۷) بیان
 می فرمایند که نعمت های این جهان و مصنوعات زیبای آن
 کلّ مظاهر صنع الهی و مرایای ظهور خداوندی هستند بنا بر
 این تملک این نعمت های مقدره سبب تعلق انسان به اشیاء
 مادی نمی شود به شرطی که شخص دل به آنها نبندد.
 خویشتن را اسیر آنها نسازد و در کل احیان متذکر به این
 حقیقت باشد که تمام دنیا و مافیها مانند ظل زائل و ناپایدار
 است. جمال اقدس ابهی در همین لوح مبارک در بیان مقصد
 از تعلق به دنیا می فرمایند که یکی از معانی دنیا و تعلق به آن
 وابستگی به «منکرین جمال بی مثال است و مغرضین از
 طلعت بی زوال».

درک دقیق معنی انقطاع مستلزم بررسی طبیعت انسان

است ملاحظه می‌شود که طبیعت حیوانی انسان او را به خودخواهی و ادا می‌کند. حس بقای ذات انسان را بر آن می‌دارد که در جستجوی خوراک و پوشاک و مسکن تلاش کند. وی در پی راحت، ثروت و خوشی می‌رود و علاقه زیادی به جمع کردن هر چیز زیبا و لذت بخش که با آن روبرو می‌شود پیدا می‌کند. در چنین شرایطی تمام این عوامل و نیز همه استعدادات حسی، روحی و عقلانی وی را برای پیشبرد مصالح شخصی به کار گرفته می‌شود، شخص ارباب زندگی خود می‌شود و به صورت محوری در می‌آید که تمام دارائی مادی و نیز استعدادات عقلانی در حول آن دور می‌زند حال فرض کنیم این شخص روزی با امر مبارک آشنا می‌شود، به حقیقت آن پی می‌برد و عشق آن در دلش آشیانه می‌کند این شخص امر مبارک را مانند اشیاء دیگر به دارائی خود می‌افزاید ولی خود هنوز به عنوان ارباب در مرکز امور قرار دارد و تمام دارائیش که امرالله را نیز شامل است در حول وجودش گردش می‌کند و خادم مصالح شخصی او است. این شخص می‌توان گفت که به علایق دنیوی دل بسته است چه که مصالح شخصی وی بر مصالح امری وی تقدم یافته و نفس اماره‌اش بر احساسات روحانی غالب گشته است. این شخص دین خود را با اشیاء دیگر دارائیش در یک تراز می‌نهد و انتظار دارد همچنانکه از سایر فقرات دارائی خود بهره می‌برد از دین

خود هم به همان ترتیب استفاده نماید.

انقطاع واقعی از اشیاء دنیوی هنگامی حاصل می شود که انسان امر مبارک را به عنوان محور زندگی خود قرار دهد به طوری که تمام خواسته های شخصی و مادی وی بر محور امرالله دور زند در چنین حالی انسان می تواند از اشیاء مادی که گرد آورده است، استفاده کند بدون اینکه به آنها دلبستگی پیدا نماید و چون امر الهی به عنوان محور اساسی و محرک اصلی در حیات او است هرگز عملی برخلاف تعالیم الهی از وی سر نخواهد زد و هر قدمی که در زندگی روزانه بر می دارد با او امر الهی منطبق خواهد بود. انسان وقتی به این مقام بلند اعلی می رسد مصالح امری بر خواسته های شخصی وی تقدّم پیدا می کند و هنگامی که بر خدمت امر قیام کند آماده مواجهه با مشکلات هر اندازه هم که خطیر باشد خواهد بود. این چنین شخصی می توان گفت که به کمال انقطاع رسیده است.

انقطاع از حطام دنیوی معمولاً امری دشوار و مستلزم فداکاری و از خودگذشتگی است و لکن وقتی شخص مؤمن از چیزی که برایش عزیز و گرانبها است به خاطر امر الهی می گذرد قوای اسرارآمیزی آزاد می شود که سبب رشد و پیشرفت امرالله می گردد. صرف وقت در خدمت به امرالله، تلاش برای فتح نقطه جدیدی به قصد استقرار شریعه الله،

گذشتن از راحت وطن مألوف و رفتن به سرزمین ناشناخته به قصد مهاجرت و تبلیغ دین الله، مساعدت مالی برای پیشرفت مصالح امری، قبول تضییقات و مشقات به خاطر ایمان به امر مبارک الهی و حتی ایثار جان در سبیل امر جمال اقدس ابهی، تمام این گذشت‌ها به شرط اینکه با صمیمیت و حسن نیت انجام گیرد در محضر حق محبذب و مقبول و بی شک سبب حصول فتوحات روحانیه است. این شرط یعنی خلوص نیت شرط اصلی و اساسی ثبوت بر عهد و میثاق الهی و وفاداری نسبت به آن است که بدون آن اعمال انسان در آستان حضرت رحمان مقبول و پذیرفته نیست. حضرت بهاء الله با عبارات زیر به این حقیقت شهادت می‌دهند:

«ای پسران آدم کلمه طیبه و اعمال طاهره مقدسه به سماء عز احدیه صعود نماید جهد کنید تا اعمال از غبار ریا و کدورت نفوس و هوی پاک شود و به ساحت عز قبول درآید چه که عنقریب صرافان وجود در پیشگاه حضور معبود جز تقوای خالص نپذیرند و غیر عمل پاک قبول ننمایند این است آفتاب حکمت و معانی که از افق فم مشیت ربانی اشراق فرمود طوبی للمقبیلین.» (۲۸)

و اما در باره مانع ثانی با زیارت آثار مبارکه معلوم می‌شود

که مقصد از خلقت انسان عرفان خداوند رحمان است. طبق یکی از احادیث اسلامی خداوند ابتدا «کنز مخفی» بوده ولی بعد اراده کرده که شناخته شود و بنا بر این انسان را آفریده است که وی را بشناسد. حال انسان خدا را یافته و به او اقبال نموده است. در صلوة صغیر که حضرت بهاء‌الله برای تلاوت روزانه احبای خود نازل فرموده‌اند و در صفحات پیشین بدان اشاره شد این عبارات عالیات موجود است:

«اشهد یا الهی بانک خلقتنی لعرفانک و عبادتک...» (۲۹)

بنا بر این واضح است که انسان خلق شده که خدای خود را با خلوص قلب خدمت و عبادت کند و به کسب رضای وی امیدوار باشد ولی هدف این نیست که انسان برای اعمال خود پاداش گیرد. اعمال انسان از نظر حق وقتی مقبول و محبوب است که صرفاً به خاطر عشق الهی انجام گیرد نه علت دیگر. حضرت بهاء‌الله در کتاب مستطاب اقدس به این حقیقت شهادت می‌دهند:

«ان اعمالوا حدودی جبالجمالی...» (۳۰)

در حقیقت وقتی شخص مؤمن با عشق حقیقی به مظهر امر الهی اقبال می‌کند دیگر نمی‌تواند منافع شخصی خود را در نظر گیرد و طبیعتاً آنها را به کنار می‌گذارد. وی به قدری مجذوب مظهر امر می‌شود که حاضر است آنچه دارد در

راهش فدا کند بدون اینکه اجر و پاداشی برای خود طلب نماید.

ولی اگر اعمال خوبی که انسان انجام می‌دهد به امید مکافات در عالم بعد باشد این خود نوعی وابستگی و تعلق است و سدی میان وی و خداوند محسوب می‌شود. انقطاع واقعی این است که انسان هر کاری را صرفاً به خاطر خدایا انجام دهد بدون اینکه منتظر مکافات اخروی باشد.

و اما در باره مانع ثالث: در آثار مبارکه حضرت بهاء الله اشارات زیادی در باره «ملکوت اسماء» وجود دارد. خداوند در کنه ذاتش مافوق تمام اسماء و صفات است و لکن در جمیع عوالم خود چه روحانی و چه جسمانی تمام اسماء و صفات خود را ظاهر و متجلی می‌کند به طوری که هر کائنی از کائنات جلوه‌ای از اسماء و صفات الهی است. در عالم روحانی تجلی این صفات به قدری شدید است که انسان در حیات دنیوی هرگز به درک آن قادر نمی‌تواند بود و لکن در عالم بشری این صفات در عالم اسماء نمایان می‌شود و انسان غالباً به آنها تعلق خاطر پیدا می‌کند.

حضرت بهاء الله در بسیاری از الراح مقدسه پیروان خود را تحذیر می‌فرمایند که اسیر و برده عالم اسماء نگردند. در گفته معروف اسلامی «الاسماء تنزل من السماء»: مفاهیم گسترده‌ای نهفته است. در این عالم هر یک از صفات الهی در

قمیص نامی مستور و پوشیده است و هر اسمی خصائص آن صفت معین را آشکار می‌کند. مثلاً سخاوت یکی از صفات الهی است و در افراد انسانی هم ظاهر می‌شود. شخصی که از این صفت بهره دارد غالباً به آن مغرور می‌شود و دوست دارد دیگران او را سخی بنامند. حال اگر دیگران سخاوت وی را تصدیق کنند مسرور می‌شود ولی اگر آن را نادیده گیرند متأسف می‌گردد. این یک نمونه از تعلق انسان به عالم اسماء است. گر چه در این مثال خصلت سخاوت عنوان شده ولی این کیفیت در مورد تمام اسماء و صفات الهی که در افراد انسان متجلی می‌شود صادق است.

معمولاً انسان این صفات را به جای اینکه از حق بداند به خود نسبت می‌دهد و آنها را برای تقویت نفس خود بین خود بکار می‌گیرد. مثلاً یک شخص عالم از عنوان علم برای معروفیت خود استفاده می‌کند و وقتی که نامش در همه جا مشتهر می‌شود احساس خشنودی و سربلندی می‌کند و یا شخص دیگری که نامش با تحسین و تمجید در جائی برده می‌شود قلبش از مباهات و رضایت به پرواز در می‌آید. اینها نمونه‌هایی از تعلق و تمسک به عالم اسماء است.

اجتماع عصر حاضر روح انسان را تحت تأثیر احساسات زیان‌آوری قرار می‌دهد و به جای اینکه او را به روح خدمت و گذشت تشویق کند به رقابت واد می‌دارد و یاد می‌دهد که به

موفقیت‌های خود مغرور شود. اجتماع امروزی از همان اوان کودکی به انسان یاد می‌دهد چگونه حسن خودپرستی خویش را تقویت کند، خود را برتر از دیگران شمارد و بالمآل شخصیت و موفقیت و قدرت به دست آورد.

ظهور حضرت بهاء‌الله مقصدش تغییر و تقلیب این جریان زیان‌آور است. بزطبق تعالیم امر روح انسان باید به خصائل از خودگذشتگی و خضوع مزین شود تا شاید به انتطاع از عالم اسماء موفق گردد.

حضرت عبدالبهاء مثل اعلای تعالیم جمال اقدس ابهی این نوع انتطاع را در رفتار و اعمال خود به منصفه ظهور و بروز رساندند. آن مولای عزیز در حیات مبارک خویش هرگز در پی اعتلای نام نبودند و هیچوقت معروفیت و اشتهار نخواستند. یکی از نمونه‌های این روش آن بود که به هیچوجه مایل نبودند عکسی از ایشان برداشته شود و می‌فرموده‌اند که گرفتن عکس نشانه ابراز شخصیت است و برای همین بود که در روزهای اول ورود به لندن اجازه عکس برداری به هیچکس را ندادند. ولی بعداً در اثر فشار مخبرین جراید و رجای مصرانه احباب صرفاً برای ارضاء خاطر آنان با این امر موافقت نمودند.

القاب مهیمه‌ای که حضرت بهاء‌الله به حضرت عبدالبهاء عنایت فرموده‌اند عظمت و رفعت مقام آن حضرت را نشان

می دهد و لکن حضرت مولی الوری هرگز آن القاب را به کار نبردند و پس از صعود بجمال اقدس ابھی به جای همه آن عناوین منیعہ نام عبدالبهاء را برای خود اختیار فرمودند و از یاران نیز خواستند که آن حضرت را به همین نام بخوانند. فی الحقیقه عبودیت صرفه در آستان بهاء تنها چیزی بود که در نظر آن حضرت گرانبها شمرده می شد. عبارات زیر از جمله بیانات مبارکه ای است که در آنها حضرت عبدالبهاء در کمال محویت و فنا حقیقت مقام خویش را توجیه فرموده اند:

«نام من عبدالبهاء است صفت من عبدالبهاء است حقیقت من عبدالبهاء است نعت من عبدالبهاء است رقیّت به جمال قدم اکیل جلیل و تاج و تاج من است و خدمت به نوع انسان آئین قدیم من... نه اسمی دارد نه لقبی نه ذکری خواهد نه نعتی جز عبدالبهاء این است آرزوی من این است اعظم آمال من این است حیات ابدی من این است عزّت سرمدی من.»^(۳۱)

یکی از مشخصات بارزۀ نظم بدیع جنینی حضرت بهاء الله این است که هرگز شخصیت هائی که مظهر انانیت و غرورند در خود پناه نمی دهد. حضرت بهاء الله به مؤسسات امرالله اعم از محلی و ملی یا بین المللی قدرت حاکمه لازم را عطا فرموده اند ولی نفوسی که افتخار عضویت در این مؤسسات را

دارند هیچگونه حق حاکمیت ندارند برخلاف رجال جامعه دنیای امروز که با اعمال قدرت در پی شهرت و محبوبیت می‌دوند اعضاء تشکیلات بهائی اگر بخواهند به حضرت بهاء‌الله وفادار باشند نمی‌توانند جز محویت و فنا و خضوع و خشوع روش دیگر در پیش گیرند. آنانکه به سبب عدم بلوغ یا فقدان ایمان واقعی به نیل به این خصائل و موازین موفق نمی‌شوند در حقیقت اسیر عالم اسماء گشته و از مواهب و عنایات الهی در این عصر رحمانی محروم می‌مانند.

انتطاع از عالم اسماء ممکن است برای یک شخص بهائی بسیار دشوار باشد و تلاش برای نیل به آن در سراسر ایام حیات ادامه یابد ولی از سوی دیگر اگر شخص به درک این حقیقت موفق شود که فضائل و موفقیت‌های وی واقعاً از خود او نبوده بلکه مظاهر صفات الهی هستند از تعلق به عالم اسماء آزاد می‌شود و به مقام خضوع و خشوع حقیقی فائز می‌گردد. چنین شخصی منشأ فضایل روحانی در عالم انسانی می‌شود و این عالی‌ترین مقامی است که خداوند برای انسان مقدر فرموده است. درجه موفقیت یک فرد بهائی در خدمت به عهد و میثاق الهی بسته به آن است که تا چه حد بتواند خود را از این تعلقات سه‌گانه آزاد و منقطع نماید.

انسان برای نیل به این هدف متعالی باید به عارفان مقام حضرت بهاء‌الله به عنوان مظهر امر الهی برای این عصر

رحمانی فائز شود و بعد اوامر و احکام آن حضرت را با بصیرتی کامل و فکری بالغ و حالتی متضرعانه به موقع اجرا گذارد. این عرفان هم با ازدیاد معارف امری و خدمت به امر الهی برای انسان میسر و حاصل می شود و در این موقع است که قلب انسان آماده کسب معرفت الهی می شود و در عالم ایمان به رتبه ایقان می رسد. در این زمان است که اطاعت از تعالیم بهائی با اطمینان خاطر انجام می گیرد. چه که شخص به اهمیت اوامر الهی پی می برد و حکمت و فضیلت و لزومیت آنها را درک می کند. در این مرحله است که افکار، تصوّرات، آمال، اقوال و اعمال او همه با عهد و میثاق الهی هم آهنگ می شود و بالاخره در این موقع است که روح وی به کسب فضائل و سجایای الهی نائل می شود و این در حقیقت ثمره نهائی تمسک به عهد و میثاق الهی است که روح را به ترقی در عوالم روحانی الهی موفق می نماید.

مآخذ

- ۱- حضرت بهاء‌الله، کلمات مکتونه عربی نمره ۵
- ۲- حضرت بهاء‌الله، منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله نمره ۸۳
- ۳- یوحنا ۱۳-۱۲: ۱۶
- ۴- حضرت محمد، قرآن، سوره ۱۷ آیه ۸۵
- ۵- حضرت بهاء‌الله، منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، نمره ۸۲
- ۶- حضرت ولی امرالله، ترجمه از «Messages of Alaska» صفحه ۷۱
- ۷- حضرت بهاء‌الله، منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله نمره ۸۲
- ۸- حضرت عبدالبهاء، مفاوضات صفحه ۱۱۱
- ۹- حضرت بهاء‌الله، منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله نمره ۷۷
- ۱۰- حضرت بهاء‌الله، مأخذ بالا نمره ۸۰
- ۱۱- حضرت بهاء‌الله، مائده آسمانی جلد ۴، صفحه ۲۰
- ۱۲- حضرت بهاء‌الله، منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، نمره ۸۱.
- ۱۳- حضرت بهاء‌الله، مأخذ بالا نمره ۸۲.
- ۱۴- حضرت بهاء‌الله، مأخذ بالا نمره ۸۲.
- ۱۵- حضرت بهاء‌الله، مأخذ بالا نمره ۸۶.
- ۱۶- حضرت عبدالبهاء، مفاوضات صفحه ۱۷۴.
- ۱۷- حضرت عبدالبهاء، مفاوضات صفحه ۱۷۵.
- ۱۸- حضرت بهاء‌الله، ادعیه حضرت محبوب صفحه ۸۴.

- ۱۹- حضرت بهاء‌الله، نقل از توقيع ظهور عدل الهی، صفحه ۱۵۹.
- ۲۰- حضرت بهاء‌الله، منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، نمره ۶.
- ۲۱- حضرت بهاء‌الله، منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، نمره ۸۱.
- ۲۲- حضرت بهاء‌الله، مائده آسمانی جلد ۴، صفحه ۲۶.
- ۲۳- حضرت بهاء‌الله، مجموعه الواح چاپ مصر صفحه ۳۲۵-۳۲۶
- ۲۴- حضرت بهاء‌الله، الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض صفحه ۹۹-۱۰۰.
- ۲۵- حضرت بهاء‌الله، کلمات مکتونه فارسی، نمره ۲۷.
- ۲۶- حضرت بهاء‌الله، نقل از ترجمه توقيع ظهور عدل الهی، صفحه ۶۹.
- ۲۷- حضرت بهاء‌الله، مائده آسمانی جلد ۸، صفحه ۲۹.
- ۲۸- حضرت بهاء‌الله، کلمات مکتونه فارسی نمره ۶۹.
- ۲۹- حضرت بهاء‌الله، ادعیه حضرت محبوب صفحه ۸۴.
- ۳۰- حضرت بهاء‌الله، کتاب اقدس فقره ۴.
- ۳۱- حضرت عبدالبهاء، نقل از توقيع دور بهائی صفحه ۶۸.